

جلیل محمدقلی زاده
مدیر و مؤسس
مجله ملانصرالدین



نشریه ملانصرالدین از نگاه باکونشینان^(۱)

◆ ناظم آخوندف

ترجمه: وحید ضیائی

«ملانصرالدین» حضور و آغازش را مدیون مبارزات و ترقی خواهی جلیل محمدقلی زاده (۱۸۶۶-۱۹۳۲) مشهور به ملانصرالدین، روزنامه نگار و نویسنده آذربایجانی است. نشریه فخیم و وزین بودنش را مدیون تیزهوشی اوست. از ادبیات پژوهان بزرگی که در این زمینه آثار ارزشمندی به جا گذاشته است پروفیسور دکتر ع. شریف حقلی است که دوره زندگی و حیات اجتماعی و سیاسی او را مورد بررسی قرار داده است. نشریه ای مزین جامعیت عمق معنا، تاثیر گذار در عرصه مطبوعات و انسجام تشکیلاتی آن به عنوان یک حرکت فرهنگی ستودنی است. بعد از انقلاب، سال ۱۹۰۵ م. تزارسیم مجبور به رفتارهایی سازش گرایانه و مسالمت آمیز و باز کردن فضای سیاسی و مطبوعاتی آن دوره شده بود. قانون آزادی مطبوعات در ۲۴ نوامبر ۱۹۰۶ در حلقوم تزارسیم استخوان شکسته ای شد و در ۱۸ مارس به فرمان عالی نظام عفوهای در حق مطبوعات پیش آمد. این وضعیت به وجود آمده به نفع بلشویک ها مصادره شد و مطبوعات و شب نامه هایی که مخفیانه و زیرزمینی منتشر می شدند علنی توزیع گشتند.

«بودزولا»، یولداش، تکامل، قودوک و نشریاتی از این دست، جزء نشریات انقلاب کارگری بودند که در قفقاز منتشر شده و شامل این تعریف بودند.

جلیل قبل از انتشار ملانصرالدین با نشریات بلشویک و دموکرات فعالیت های چشمگیری داشته و با دیگر نشریات روسی زبان که ارتباط مستقیم با ارگان های بلشویک داشتند ارتباط علنی داشت

۱۹۰۵ م. همراه بود با همکاری وی با نشریه آزاد بلشویکی «کاو کازسکی رابوچی لیستوک» که با نام‌های مستعار «بی نصیب‌لر: بی نصیب‌ها» و «خیر دعا» سرمقالاتی با تاکید بر موضوعات مهم روز می‌نوشت. نشریاتی نیز بودند که دوره دومشان آنقدرها طول نکشید تا همکاری مداوم با او داشته باشند. اما با گذران همین دوره‌های کوتاه هم تاثیری که این نشریات در رشد سیاسی و اجتماعی او داشتند قابل چشم‌پوشی نیست. در همان سال‌های ۱۹۰۵ م - دوران باز شدن فضای سیاسی، مطبوعاتی - آرزوی انتشار نشریه‌ای به زبان آذری را در دل می‌پروراند. او اغتشاشات و هیجان‌های تند و سیل آسای انقلابی را می‌دید و سرعت این اتفاقات او را بیشتر راغب می‌کرد تا تصمیمش را نسبت به تاسیس مجله‌ای به نام «نوروز» عملی کند. اما از آنجا که روش حکومتی تزارسیم را مخالف با آرمان‌های آزادیخواهانه مطبوعات می‌دید عملی شدن این فکر را دور از دسترس می‌دانست. چنان‌که خود او می‌گوید «این راهم باید اذعان کنم که هر چند نسبت به دریافت مجوز از طرف دولت اقدام کرده بودم اما امیدی به این قضیه نداشتم چنانچه همانگونه هم شد! چه آرزوهایی که برای صاحب امتیازی یک نشریه نداشتم، نشریه‌ای که جولانگاه دردهایم باشد!».

محمد قلی زاده هر چند در آگوست ۱۹۰۵ م مجوز نشریه مجله نوروز را دریافت می‌کند اما بعد از آن از انتشارش به دلایلی سر باز زد. او ارتباط و بازخوردهای سرد و منفی بین مطبوعاتی که به عنوان ارگان‌های رسمی بلشویکی در قالب مجلات ادبی و اجتماعی بودند را با عموم مردم دیده بود و فکر ایجاد نشریه‌ای صمیمی‌تر و مردمی‌تر با زمینه‌های طنز در ذهنش شعله‌ور می‌شد.

۱۷ فوریه ۱۹۰۶ م درخواست محمد قلی زاده در مورد انتشار مجله ملانصرالدین در بخش بررسی نشریات تفلیس مطرح شد و ششم مارس با اجازه‌نامه شماره ۸۷ از طرف کمیته سانسور و مطبوعات قفقاز، مجوز نشر ملانصرالدین صادر شده مورد تأیید قرار گرفت.

فصل‌بندی نشریه در اجازه‌نامه به ترتیب ذیل مشخص و معین شده بود:

- ۱- مقاله‌ها ۲- نقدهای تخصصی ۳- کارتون‌ها ۴- شعرهای فکاهه ۵- حکایات طنزآمیز ۶- لطایف ۷- اعلامیه‌های مضحکه و خنده‌دار ۸- اطلاعیه‌های خصوصی ۹- صندوق‌پستی‌ها ۱۰- تلگرام‌های خنده‌دار ۱۱- کاریکاتور و تصاویر

نخستین شماره نشریه در هفتم آوریل ۱۹۰۶ منتشر می‌شود. ملانصرالدین گویا نتیجه یک توالی منطقی در روند روزنامه‌نگاری آن دوره است. محمد قلی زاده می‌گوید: «تاریخ و جبر زمان خود باعث آفرینش این نشریه شد.» فکر ایجاد چنین نشریه‌ای بجای درست بود و برای این کار او نام افسانه‌ای و بلندآوازه حق پرست بزرگ تاریخ ملانصرالدین را چون تخلصی بر خود انتخاب کرد و به همین نام شهرت یافت.

شماره نخست ملانصرالدین شمایل کلی فضای انقلابی - دموکراتیک آینده آن را ترسیم و

صفحات ادبی - اجتماعی و سیاسی آن موشکافانه ابعاد وجودی این نشریه را تبیین می‌کرد. ملانصرالدین تنها از آن آذربایجان و مسائل و مشکلات آن نبود بلکه می‌خواست برآیندی از وضعیت کشورهای شرق مسلمان را به نقد و نظر بنشیند. قالب‌های شماره اول نشریه در صفحات مختلف به ترتیب زیر تقسیم‌بندی می‌شدند: ۱- انعکاس واقع‌گرایانه حرکت انقلابی و افشاگری سیاست غلط و معکوس تزاریسیم.

۲- نقد سیاست‌های استبدادگرایانه حکومت‌های ممالک شرقی نزدیک و استعمار دول امپریالیست در این مناطق.

۳- هجمه فانتزی حرکت‌های پان‌ترکیسم و پان‌عربیسم موجود در مقابل معارف و مدنیت کشورهای یکپارچه منطقه.

۴- دفاع از تفکر همبستگی دول جهان و تبلیغ دوستی و صلح جهانی.

و در شرح و بسط این افکار و تلاش در نشر آنها، نشریه از کارتونها، شعر، چیستان، خبرهای روز، کاریکاتور و... استفاده شده بود. صفحه نخست نشریه با کاریکاتوری از شمزلینگ براساس سوژه‌ای از محمد قلی‌زاده جهت بیداری خلق



نمونه‌ای از طرح‌های مجله ملانصرالدین

مسلمان، خواب‌زده‌هایی که در حال بیدار شدن و کش و قوس رفتن بودند، به تصویر کشیده شده بود. ملانصرالدین با ندای: «آی مسلمانان، برادران از خواب بیدار شده برای شما می‌گویم» به تصویر کشیده می‌شود. در کاریکاتور صفحه نخست تبدیل شدن روحانیت به ابزاری برای سلطه تزاریسیم مطرح می‌شود و ژاژ‌خواهی و تملق روحانی نمایان را در دوره تزاریسیم به باد انتقاد کشیده می‌شود.

شخصیت ارتشی قارادووی (GARADOWAY) مدالی بر سینه یکی از اینان نصب می‌کند و اطرافیان از این سخاوت امپراتور تشکر و قدردانی می‌کنند. ذیل کاریکاتور هم این شعر معنی‌دار سعدی نوشته شده بود که:

گر به شیر است در گرفتن موش
لیک موش است در مصاف پلنگ.

در افشای سیاست غلط و معکوس ترارسم در انقلاب، مقالات شیرین و وزینی منتشر شده بود: در طی انقلاب سال ۱۹۰۵ م روستاییان ساکن در آذربایجان با عصیان و شورش علیه بیگ و خان و مالک از مالیات‌های سنگین و نابرابری طبقاتی، انزجار و نفرت خود را نشان داده و حکومت که از این نارضایتی و شورش و اهمیت‌ای بزرگ یافته بود برای ایجاد نفاق در بین مبارزان و به هم زدن صفوف ملی آنها اختلاف بورژوازیی آذربایجانی و ارمنی را پایه‌ریزی کرد و بر اساس همین حيله و جنگی که بین برادران آذربایجانی و ارمنی اتفاق افتاد صدها زن و مرد کشته شدند، شهرها و روستاها سوزانده شد و ملانصرالدین در شماره نخست تمامی سعی خود را در افشای این سیاست و حل این مسئله انجام داد. در طی اختلافات و جنگ‌های این دوره هیزم‌کش فتنه و قدرتی که سلاح به هر دو طرف می‌فروخت حکومت تزار بود. در صفحه چهارم این شماره با کاریکاتوری همین موضوع به تصویر کشیده می‌شود که قزاقی به هر دو طرف دعوا سلاح می‌فروشد. روستایی آذربایجانی در حالی که به دام‌هایش اشاره می‌کند و می‌گوید: «تورا به خدا از این حیوانات بردار و تفنگ به جایش بده» و در طرف دیگر ارمنی دسته اسکناسی به قزاق می‌دهد و همین تقاضا را از او دارد.

ملانصرالدین در شماره نخست خود و در آغاز راه به آزادی بیان ارج و قربی بس بزرگ قائل می‌شود و تحقیر این امر را در نشریات بورژوا مورد هجمه قرار می‌دهد از جمله مقاله‌ای از آخوند ابوتراب که در شماره ۲۵ سال ۱۹۰۶ در مجله حیات با عنوان «لزوم حرف زدن یا نزدن» درج شده است را به مضحکه می‌گیرد و با انتشار شعری با عنوان «لسان بلاسی: بلای زبان!» جوابی دندان‌شکن به این مقاله می‌دهد. هدف این شعر دفاع از آزادی بیان، تنبیه و تنقید اطاعت کورکورانه انسان است. از طرفی این شعر برای شاعرانی که در شماره‌های آتی همکاری خود را با نشریه آغاز کردند مقدمه‌ای شد؛ چنانچه میرزا جلیل می‌نویسد: «معلوم بود که نویسنده این شعر شاعر بزرگی نبود اما چاپ این شعر مقدمه‌ای شد تا شاعر شعرهای ملانصرالدین از میان خیل شاعران پیدا شود. ما دنبال امثال صابر و مشدی سیریمقلی بودیم.» مسئله زبان مادری آذربایجان نیز مورد توجه شماره نخست ملانصرالدین بود. جلیل از تاثیرپذیری این زبان و زیاد شدن ناخالصی در واژگان آن هراس داشت. نشریه به زبانی ساده و همه‌فهم نوشته می‌شد و این اساس تفکر او را تشکیل می‌داد و استقبال بسیار زیادی که از طرف اهالی شهر و روستا از این نشریه می‌شد، دلیلی به فراخور این مسئله داشت.

«دانستن این مسئله بسیار ضروری است که در اقصی نقاط عالم اسلام و خصوصاً مسلمانان قفقاز کسانی که اهل قلمند در مورد اینکه به چه الفبایی بنویسند و این الفبا تا چه اندازه نیازهای اینان را تامین خواهد کرد جای سوال داشته و دارد، شاید به این علت است که کسانی که دست به قلم

هستند و جرات ساده‌نویسی مثل ما را دارند با انگشت نشان می‌دهند!»

ملانصرالدین برای بسیاری از این کم‌سوادها راهنما و نمونه‌ای تجربی شد، «زکی! پس اینطوری هم می‌شه نوشت! این که آسونه! اینطوری منم می‌تونم بنویسم!» - و نوشتند! هر روز ۵۰ تا ۶۰ نامه به دفتر نشریه سرآزیر می‌شد. اینان همان جوانان بدبخت تحصیلکرده‌ای بودند که پس از سال‌ها درس خواندن هنوز خود را نویسنده نمی‌دانستند و به قلم زدن در زبان مادری و قلم زدن هنری با ترس و لرز می‌نگریستند.

از مسائل دیگری که از شمارگان نخست و شماره‌های بعدی نشریه مورد توجه بسیار گردانندگانش قرار گرفت مسئله حرکت‌های آزادیخواهانه‌ای بود که در ممالک نزدیک شرقی شعله می‌گرفت، ملانصرالدین ترفندهای امپریالیستی را که در مقابل انقلاب‌های آزادیخواهانه ایران و ترکیه در آن سال‌ها انجام می‌گرفت افشا می‌کرد و شاید بتوان گفت یکی از بزرگ‌ترین و تاثیرگذارترین عوامل در حرکت‌های انقلابی این دوره به خصوص در روشنگری و آگاهی‌بخشی راهمین نشریه بر عهده داشت. در حیات اجتماعی سیاسی خاور دور و نزدیک نام پرآوازه‌ای یافته و بر سیاست‌های این ممالک تاثیر گذاشت و نشریاتی که با عنوان طنز و به پیروی از خط‌مشی ملانصرالدین به دنیا آمدند بسیاری از شاعران و نویسندگان را در خود پرورش دادند.

ملانصرالدین با توجه به اساسنامه‌ای که در شماره اول به آن سوگند خورده بود تاثیری غیر قابل انکار بر روند شکل‌گیری حرکت‌های اجتماعی سیاسی و برخوردهای ضد استبدادی در کشورهای اطراف داشت. او با راه‌حل‌ها و رهنمودهای سیاسی - اقتصادی و مدنی خود راه استقامت و پایداری صحیح را به آزادیخواهان نوحاسته می‌آموخت.

می‌توان گفت شماره نخست ملانصرالدین همگی آثار خود جلیل بودند و بعد از آغاز بود که شخصیتی چون عمر فائق نعمان نیز به او پیوسته در ادامه راه همکار همیشگی او شد. سوزنه بیشتر کاریکاتورها را خود او می‌داد و پس از تفهیم کامل آن به کاریکاتوریست‌هایی چون اسکار ایوانویچ، این کاریکاتورها موفقیتی بس عظیم در بین توده مردم می‌یافتند و نقش این کاریکاتوریست‌ها هم در روند رشد نشریه قابل تقدیر است. شماره نخست منتشر شد و قلی‌زاده و دوستان همراهش در موفقیت یا عدم موفقیت آن نگران بودند. تیراژ این شماره ۱۰۰۰ نسخه بیشتر نبود که ۴۰۰ نسخه آن در باکو و دیگر شهرها توزیع شده و باقی آن در چند ساعت، تقلیس را در نور دیده، همگی به فروش رفت. این دلیل خوبی بود تا شماره دوم ملانصرالدین در دو هزار نسخه منتشر شود و بعدها این تیراژ به پنج هزار نسخه نیز رسید. با همان شماره بود که نیروهای مرتجع به هم ریختند. تعقیب‌ها و تهدیدها شروع شد و محمد قلی‌زاده به سبب زندگی در پلاک ۲۴ محله گرجی‌ها تا حدی از این وقایع در امان بود. اما بعدها مجبور به ترک آن محله شد و به محله مسلمانان در کوچه

دیوید نقل مکان کرد.



در طی سال‌های ۱۹۰۷-۱۹۰۵ نویسندگان نسل نویی که تحت تاثیر انقلاب از حرکت‌های دموکراتیک و مبارز الهام گرفته، آزادیخواهی و ظالم‌ستیزی را سرمشق خود قرار داده بودند در سبب حرکت آزادیخواهانه کارگران و زحمتکشان آذربایجان شکل گرفت و عامل همبستگی و پیوستن گروهی اینان به یکدیگر نشریه طنز ملانصرالدین و مسیری بود که این نشریه برای خود انتخاب کرده بود.

از نخستین روزهای تاسیس، این نشریه پاتوقی برای هنرمندان حرفه‌ای و مردمی شده بود و صفحات نشریه از اسامی مستعاری که به صورت دائمی تکرار می‌شدند پر بود: «لاغ لاغی» ملانصرالدین، جیرجیراما، موزالان، دلی، هر دم خیال، هوپ‌هوپ، سیئمقلی، کف‌سبز، خورتدان، دابانی چاتاق خالا و مانند اینها... این اسامی مستعار محمدقلی‌زاده، صابر، حق‌وردیف، اردوبادی، نظمی، غمگسار، علی‌راضی و دیگر کسانی بود که در مکتب روزنامه‌نگاری و طنز ملانصرالدین قلم‌فرسایی می‌کردند. از افرادی که در زمینه‌های سیاسی بیشترین کمک فکری و قلمی را به نشریه می‌کردند می‌توان از: عمر فائق نعمان‌زاده، قربانعلی شریف‌اف، مشدی حبیب‌زینال‌اف، علی محزون رحیم‌اف، مجیری، سلمان ممتاز، فریدون بیگ کوچرلی و میرزا محمد آخوندف نام برد.

مشخص کردن اینکه هر نام مستعار از آن کدام یک از نویسندگان نامبرده است اندکی مشکل می‌نماید زیرا نویسندگان ثابت و حرفه‌ای ملانصرالدین جهت لو نرفتن اسامی‌شان با عوض کردن این نام‌ها و حتی چاپ بدون امضای آثار سعی در رفع این مشکل داشتند.

از طرفی هر یک از نویسندگان حرفه‌ای این نشریه در گوشه‌ای از آذربایجان زیسته مطالبشان را از اقصی نقاط به دفتر نشریه ارسال می‌کردند صابر در شاماخی، اردوبادی در جلقا، غمگسار در نخجوان، حق‌وردیف در گنجه و دیگران از باکو و قراباغ و سایر شهرها... از این روست که نشریه از همه جای آذربایجان و از تمامی اخبار داخلی آن می‌توانست اخبار دست‌اولی داشته باشد. بسیاری هم به عنوان خبرنگار و مخبر با مجله همکاری داشتند که اینان را بیشتر روستاییان بافضل تشکیل می‌دادند. تصاویر بیش از نیمی از مجله را به خود اختصاص می‌داد و بیشتر حالت تبلیغی و تریبونی داشت و اکثر مردم بی‌سواد هم از این روش سود برده و ارتباط‌گیری مستقیم و بلاواسطه‌ای داشتند. این روند در تاریخ روزنامه‌نگاری و طنز آذربایجان تاثیر شگرفی گذاشته خود باعث تربیت کاریکاتوررست‌های بزرگی در طی این دوره شد. روته و شمر لیتق، دو کاریکاتوررستی بودند که از سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ بیشترین آثار را در نشریه به اجرا گذاشتند. یارانی بسیار حرفه‌ای که به

خاطر قابل درک کردن هر چه بیشتر سوژه و مطالب تلاش سختی را در تیپ‌سازی - در شاخصه‌های مردم آذربایجان - کردند. محمد قلی زاده خود با رسم اشکالی ابتدایی چیزی را که می‌خواست به آنها مشخص می‌نمود،؛ چگونگی رفتارها، حالات و نحوه باز خورد کاریکاتوری تیپ‌ها را توضیح می‌داد و به همین دلیل دفتری خاص داشت که سوژه‌های اندیشیده و توضیحات آنها را در آن قید می‌کرد. گواهی که در تاریخ طنز به ثبت رسیده است.

دقت خاصی در اجرای صحیح این آثار داشت و حتی زمانی که در تفلیس و دور از دوستانش بود توضیحات و نوشته‌هایش را برایشان می‌فرستاد تا به دقت مورد اجرا قرار گیرد.

یکی از بزرگ‌ترین طراحان و کاریکاتورریست‌هایی که از این مکتب برخاست عظیم اصلان اوغلی عظیم زاده بود. اولین اثر این هنرمند در صفحه هشتم شماره سوم سال ۱۹۰۶ بود که در آن قلندر مآبی مرد جاهلی بر زن و فرزند را به تصویر کشیده بود. او آثارش را به نام‌های عظم اف، ع. و، چوژوی، نئون، اصلان اصلانف، ع. ع و دیگر نام‌ها امضا می‌کرد و حتی بعد از اینکه به عنوان سردبیر مجله زنبور انتخاب شد نیز فعالیتش را با ملانصرالدین ادامه داد. شگفت‌انگیزترین و بهترین آثار صابر در سال ۱۹۱۴ با کاریکاتورهایی است که در چاپ هوب‌هوب نام به برخی از اشعار صابر اختصاص داده شد.

انقلاب کارگری ملی آذربایجان همراه با نشریاتی چون همت، تکامل، دعوت قوچ و یولداش از سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ به راه پرسنگلاخ خود ادامه می‌داد و ملانصرالدین هم در این حرکت همراه با مبارزان باکو و آذربایجان بود. نشریه اهدافش را بر احقاق حق قشرهای مبارز و زحمتکش و حمایت از منافع خلق پایه‌ریزی می‌کرد و سوژه‌هایش در طی سال‌های یاد شده گراگرد اتفاقات زمانه می‌گشت. حادثه‌ها، تعطیل شدن‌ها، نمایش‌های سیاسی، مبارزات مسلحانه، بیکاری، وضعیت نابهنجار فعله‌ها و روستاییان، سیاست‌های پارلمانی مترجع، دعوی ارمنی آذربایجانی و بسیاری از این موارد در شمارگان پیاپی ملانصرالدین به نقد و طنز کشیده می‌شد.

ملانصرالدین حرکت‌های کارگری را پسندیده و مورد حمایت خود قرار می‌داد و این فکر در اشعار صابر به وضوح و جسارتی تمام دیده می‌شود:

اصل

بو چرخ فلک ترسیته دوران ایدیر ایمدی
فعله دن ثوزون داخل انسان ایدیر ایمدی
اولماز بو که هر امره دخالت ایده فعله
دولتلی اولان تیرده جسارت ایده فعله
آسوده نفس چکمه‌یه عادت ایده فعله

یا اینکه حقوق اوسته عداوت ایده فعله .

ترجمه

فعله خودش داخل آدم کنه امروز
(این بازی چرخ و فلکه ، کم کنه امروز)
می شه مگه تو هر چی دخالت کنه فعله
در محضر پولدار جسارت کنه فعله
آسوده تنفس کنه ، عادت کنه فعله
یا اینکه سر حقش عداوت کنه فعله !

دوستداران ملانصرالدین با الهام از شعله های بی زوال حرکت انقلابی با صابر همراه و همکلام فریاد می زدند که : زنده باد پادشاه - آزادی !

اعتصاب ها که سلاح موثر کارگران نفتی آذربایجان در مقابل ظلم هایی بود که بر آنها می رفت



نمونه ای از
طرح های
مجله
ملانصرالدین

مورد نقد موثر و شدید قرار
می گیرد . لاقیدی کارفرماها و
بیکاری عده بسیاری از کارگران
با این عنوان جلب نظر می کند
که : «در معادن نفت باکو ،
کارگران بیکار !» و تصویری
روشن نیز آذین بخش این کلام
می شود ؛ در معادن کارگراها
علیه کارفرمایان خود دست به

شورش زده اند . در میان کارگران ، کارگر عظیم الجثه ای به کاپیتان خارجی که نماینده کارفرماست با غضب می گوید : تا حالا کسی به این سرزمین ندیده که به پهلوانی مثل من ظالم زاده ای مثل تو کار نمی دهد ! «مقالاتی پیاپی در وضعیت سخت معیشتی و کاری کارگران منتشر می شد و در مقاله ای با عنوان «قوری چورک : نان خشک» از زبان کارگری می گوید : «شنیده ام که پلو لذیذ و مرباهایی که در کنار سفره می چینند منظره ای بس لطیف دارد با خورشت های خوشمزه ، بادام ها و باقلوهایشان بس لذیذ و خوردنی اند . شنیده ام که اینها را می پزند و بعد می خورند . حتی این را شنیده ام که در کاسه های نقره قاشق های طلا می گردند و در کاسه های به ردیف چیده کره ها و روغن ها ، چای ها و قهوه ها ، نوع نوع میوه است و شنیده ام که در زمان گرسنگی همه این غذاها را اشتهای آدم را تحریک می کنند . لیکن برای نخوردن من پلوی زعفرانی و رنگین پلو و جیعیزما و

جوجه متاسف نیستم! خدا خیر بدهد آنکه را دارد و . . . هیچ کدامشان را حتی آرزو هم نمی‌کنم و البته جرات آرزو کردنشان را هم ندارم، هیهات! نان خشکی بود می‌خوردم! فعله!

نشریه، مشکلات کارگران باکو و مصائب آنها را هر بار منتشر می‌کرد و مخبرین زیادی در میان کارگران داشت و این باعث شده بود ملانصرالدین به عنوان نشریه محبوب کارگران باکو دست به دست خوانده و نقل شود.

صابر وضعیت اسف‌انگیز و غیر قابل تحمل روستاییان آذربایجان را ماهرانه به تصویر می‌کشد که:

اصل

سئوز آچمانه چوخ چالیشیب آدیثمه گیندن
جانین به جهنم کی لؤلورسن دئمه گیندن
من گوزله منم - بوغدا چینخار وئر بیه گیندن
چلتیک ده گتیر - آرپادا بوغدار دا اکینجی
بوخسا سویارام لاپ درینی آدا اکینجی

ترجمه

کم گوبه من از کار زیاد و خورش کم
جانت به جهنم، که بمیری تو از این غم
من صبر ندارم بده گندم بده جو هم
هم جو بده هم گندم و بیچاره کشاورز
ورنه بکنم پوستت این بار ای کشاورز!

طنزها و کارتون‌هایی با همین موضوع‌ها از محمد قلی‌زاده، صابر - نظمی، اردوبادی، حق وردیف در نشریه موجود می‌باشد. سعی بسیار نشریه در روشنگری و نشان دادن راه مبارزه به روستاییان است. در آغاز قرن بیستم بی‌خانمانی، در ماندگی و حراج مال و ناموس و قمار بر سر آبرو و حیثیت روستاییان را «لکه‌ننگی بر تاریخ بشریت» قلمداد می‌کند و شکنجه‌هایی که بر سر روستاییان می‌آید مالیات بی‌حسابی که از آنها گرفته می‌شود، رشوه‌گیری‌ها همه و همه اشعه‌های آفتابی بودند که تاریکی‌ها را در می‌نوردیدند و روشنی آن تا فرسنگ‌ها راه می‌پیمودند. نشریه می‌نویسد: «کشاورز یک سوم آنچه گندم می‌کارد را به مالک می‌دهد، یک سوم هم مال ملا و درویش است، یک سوم هم که رشوت‌گیران مالیاتی و اداری دولتی از او می‌ستانند، در این وسط چه به کشاورز می‌رسد خدا می‌داند!»

کار تمام وقت کشاورزان، محصولات می‌کشد که توسط آنها کاشته می‌شود اما خان‌ها و بیگ‌ها و

ملک دارها صاحب آن می شوند، در نشریه به زبان تیز و رسای صابر چنین به قلم می آید که در مقابل این همه بی عدالتی پس خدای قادر چرا چاره ای نمی اندیشد:

اصل

باغین اकिनين خيريني بگلر گوره جک میش
تخم اگمه گه دهقانلاری نیله دون الهی؟
ایش رنجبرین، گوج اوکوزون، یرئوزینین کی
بیگ زاده لری، خانلاری نیلد دون الهی؟
حکم ایله یه جک میش بوتون عالم ده جهالت
دلداده عرفانلاری نیله ردین الهی؟

ترجمه

محصول باغ و مزرعه از آن خان و بیگ
ما را به تخم کاری محصول آفرید؟
خاک از من و تلاش ز من، زور گاو را
خان زده را مترسک مقبول آفرید؟
وقتی که جهل حاکم عالم بود، یقین
دلداده شعور و محزون آفرید؟

نشریه، راه نجات و گریز را هم نشان می داد: «چاره روستایی داس است، داسی که در موقع نیاز بردارد و برای مدافعه از آن استفاده کند» می نویسد: «زنجیر و دهان بند و پالان مال حیوان هاست!» انسان نباید زیر گرده این خواری برود. به قوت سلاح این دلالان حیوان را به زانو باید در آورد. دوستان اران ملانصرالدین چنانچه حیات روستاییان را می دیدند عین آن را تجربه نیز می کردند ملانصرالدین با خنده ای تلخ این ملت اسب گونه را که مرحمت حضرات و آقایان بود به باد سخره می گرفت.

شعر: «نکن قدقد بخواب ای مرغ، دان در خواب می بینی!» که مصرع آغازین شعر «طعمه نهار» صابر است روایت همین غلیان و اعتراض بود و از اهمیت بسزایی برخوردار. این شعر استقبال فراوان یافت و ع. نظمی هم به پیشواز آن رفت و مدتی نگذشت که آوازه شعر سینه به سینه زبانه زد خاص و عام شد. صابر در شعری دیگر نانجیبی و ظلم مالکان و اربابان را در مقابل روزگار سیاه کشاورزان و ندارها به تصویر می کشد:

بودا سؤز درمی قازا اندیقلا ریمیز پاره لری
هی وئرک بوغللا سین زنگه زور آواره لری

بیزلره دخلی نه دور، یو خدور اگر چاره لری
قوی آغار سین فقرا گوز لرینن قاره لری
چکسین اونلار گنجه گوندوز نگر انلیق بیزه نه؟!
تا پم اییر آج، یا لا واجلار گذرانلیق بیزه نه!؟

ترجمه

این چه حرفیه که از ما بر سه روزی شون
هی تو جیب فقرا نقله بشه خر جی مون

هیچ دخلی به من و ما که نداره کارش
تا سیه گردد سفیدی دو چشم و چارش
نگران باشه شب و روز به ماها چه؟ درک!
گشنه و تشنه و یالقوز به ماها چه؟ درک!
شماره‌ای از ملانصرالدین نیست که در آن
حرفی از بدبختی و آوارگی خلق زحمتکش
و وضعیت اسفبار آنان نباشد. دوامی تزار
را حرکت‌های اصیل روزنامه‌نگاری انقلابی
فلج کرده بود. او بازیچه بودن مجلس دوما
را توسط حکومت تزاری به باد انتقاد گرفته
می‌نویسد: «با اکثریت رأی به تصویب رسید،
مشغله بزرگ و اساسی دوما ی دولت،
کسی که پنج مرغ دارد صاحب مرغدانی
شود!» ملانصرالدین اهداف ضدانقلابی و
ضد مردمی دوما را آشکارا بیان می‌کرد و با
شرح و توضیح عملکردها، مسوولیت‌ها و



نمونه‌ای
از صفحه
اول مجله
ملانصرالدین

اهداف و کلای مجلسی که در باکو و شهرهای اطراف برگزیده شده بودند به مردم آگاهی‌هایی ژرف
در مورد بی‌مبالاتی و بی‌فکری اینان می‌کرد.

ملانصرالدین حوادث مهمی را که در کشورهای شرقی حیات اجتماعی سیاسی مردمان آن کشور
را رقم می‌زد به نحو احسن منعکس کرده به حرکت آزادی خواهانه در این ممالک کمک فراوان
معنوی و فکری می‌کرد. نشریه در ایران، ترکیه، هندوستان، مصر، عراق، افغانستان و دیگر
کشورهای منطقه از شهرت و محبوبیتی برخوردار شده بود.

پایان

نشریه اولین حرکت انقلابی و ضدامپریالیستی روسی را که باعث بیداری خلق گشته بود، عزیز و گرامی شمرده این واقعه را به تمامی کشورهای که در استعمار و استعمار دول خارجه یا مستبده بودند جهت خیزش و مبارزه طلبی خلق آن دیار مجاز دانسته، اشاعه می داد. چنانچه و. ا. لنین در بیداری آسیا گفته بود: «انقلاب روسیه آغازگر بسیاری از حرکات در آسیا است. حرکات‌های انقلابی در ایران و چین و ترکیه نشان می دهد که انقلاب ۱۹۰۵ رد عصیانی تاثیر گذار و بزرگ را در این کشورها جا گذاشته و میلیون ها انسان از این حرکت آزادیخواهانه تاثیر گرفته اند.

بیداری عالم شرق موضوعی بود که ملانصرالدین در هر شماره با تصویر یا کاریکاتوری به آن می پرداخت. خارج شدن از یوغ استعمار و ظلم بیگانه که در آسیا و آفریقا اتفاق می افتاد حاصل و گفتار ملانصرالدین بود که راه آزادی را کاشتن تخم دموکراسی، ترقی، بینش و مدنیت می دانست.

ملانصرالدین از انقلابات ایران و ترکیه بسیار راضی و خرسند بود و در سطح وسیعی حوادث انقلاب ایران را پیگیری می کرد. انقلابی که بیشترین تاثیر خود را از حرکت آزادیخواهانه سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه گرفته بود. از سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۰۳ شورش‌های بسیاری علیه امپریالیسم در ایران صورت گرفته بود و در سال ۱۹۰۵ این حرکات‌ها به اوج خود رسید. وضعیت خارجی حاکم بر اقتصاد داخلی ایران که آن را فلج کرد، نمی گذاشت رشد و پویایی داشته باشد بیشترین علت را در برانگیزی مردم داشت و صنف‌های مختلف مردم نیز در این حرکت شرکت داشتند. همایشات سیاسی، شورش‌ها و اعتصاب‌ها، آذربایجان جنوبی و قسمت‌های بسیاری از ایران را فرا گرفته بود و مردم برپایی مجدد مشروطه و تاسیس مجلس را اهم خواسته‌های خود قرار داده بودند.

نشریه در اول شماره سال ۱۹۰۷ خود با کاریکاتوری روستاییان ایرانی را نشان می دهد که همراه خاک ایران به فروش می رسند. روستایی از صبح تا شب تنها بر سر زمین جان می کند. زن و بچه اش گرسنه اند و حاصل این تلاش برای خان زاده‌ها و بیگ‌هاست، در عشرتند و عیش و خوشی. رحیم خان، خان قلدری که حاکمیت قارداغ را دارد و به قساوت و ظلم و تعدی مشهور در ایران است وقتی از جایی نقل مکان می کند و اسب و قاطر کم می آورد بر دوش روستاییان سوار شده بی می کند! اهالی ایران و در درجه نخست آذربایجانی‌ها تاب تحمل این ستم را نداشتند. تبریزی‌ها علیه حکومت مرکزی قیام کرده و عزل حاکم مستبد و سرکوبگر حرکات انقلابی عین الدوله را خواستارند. حرکات‌های انقلابی عموماً وحدت نظری در مورد قیام ضد امپریالیستی دارند. ۱۹۰۷ می رسد و با قرارداد آشتی بین انگلستان و روسیه هر یک بخشی از ایران را دایره نفوذ خود قلمداد می کنند. تحلیل ملانصرالدین از این جریان این بود که دول استعمارگر جهت

اجرای امور خود شاه مملکت را تحت نفوذ و اداره خود دارند. و اگر این یاری از جانب ایشان نباشد مردم در مبارزه با ارتجاع شاه موفق خواهند بود. و از این رو نشریه افشاگری‌هایی در مورد نقش انگلستان، آمریکا، آلمان و روسیه تزاری در این حرکت امپریالیستی داشت. ملانصرالدین در مقاله طنزآمیزی تحت عنوان «مینجیق» سیاست استعماری آمریکا در ایران را به استهزای می‌گیرد: «بله! این پاپی‌های ۴۰۰ ساله آمریکایی که تا چندی قبل مثل وحشی‌ها توی جنگل‌های آمریکا می‌گشتند و طلاهای شان را به لوطی‌های اروپا می‌دادند و جایش منجوق می‌گرفتند اما اکنون در آغاز قرن بیستم می‌بینیم که در سمتی از دنیا آدم‌های شان نزدیک است مرده زنده کنند، دست شیطان را از پشت ببندند، به هوا بپزند و از ماه و ستاره خبر بیاورند. . . اما در طرف دیگر در ایران و قفقاز و هند لباس‌های دست‌دوم‌شان را به زن و بچه قلدرهای اجیرشان می‌پوشانند و کل مملکت‌شان را هم به دو منجوق نمی‌خرند!» در مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «آزادی ایرانی» به شرح و بسط حرکت‌های انقلابی موجود در شهرهای مختلف، علل و گرایش‌های تحریکات سیاسی، و دست‌بندی‌های انقلابی می‌پردازد. رشد و ریشه‌افکنی فکر سیاسی و طغیان عواملی چند در ایران داشت؛ در آن تاریخ بسیاری از کارگران ایرانی در معدن‌ها و کارخانجات قفقاز و باکو مشغول به کار بودند و در انقلابات سال‌های ۱۹۰۷-۱۹۰۵ بسیاری از آذربایجانی‌ها، کردها و فارس‌های ایرانی شرکت داشتند. ملانصرالدین نقش این ایرانیان را در انقلاب روشن می‌کند. مقاله‌ای تحت عنوان «پول کارگران ایرانی به کجا می‌رود؟» در شرح و بسط همین مضمون خواندنی است. در همین شماره از حق‌کشی کارفرمایان و کارگران ایرانی، از جنایات سفیرانی مثل ارفع‌الدوله و بلاهایی که بر سر کارگران ایرانی در فرستادن پول کارگری‌شان به ایران برای زن و بچه می‌آمد سخن‌ها گفته شده است. نشریه، کارگران را به قطع دست مزدوران و آغاز حرکتی انقلابی دعوت می‌کرد. هرگونه سازش و بی‌عاری را در کارگران ایرانی مورد نقد قرار می‌داد و آنان را جهت طلب حق قانونی خود فرامی‌خواند. و این فراخوان‌هایی نتیجه نمی‌ماند. کارگرانی که سابقه فعالیت سیاسی داشتند به ایران برمی‌گشتند. به حرکت‌های انقلابی درون کشور می‌پیوستند و تجربیات خود را در اختیار اینان قرار می‌دادند. مسئله مهم دیگر تأثیر تشکیلات سوسیالی دموکرات قفقاز در حرکت انقلابی ایران است. گروه سوسیالی دموکرات «همت» تأثیر فراوانی در روشنگری و اندیشه سیاسی کارگران ایرانی و بالا بردن شعور سیاسی‌شان داشت و از طرفی تشکیل گروه مبارز سیاسی با نام «مجاهدler» توسط کارگران ایرانی در تفلیس و باکو از موارد مهم این حرکت‌هاست.

ن. نریمانف و م. عزیزبگوف از نزدیک به گروه مجاهدler [مجاهدین] کمک می‌کردند. «آذربایجانی‌ها، روس‌ها-ارمنی و گرجی‌هایی که در انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ شرکت

جسته‌اند جهت یاری حرکت انقلابی به ایران می‌روند و بسیاری از هم‌اینان جان خود را در خاک

ایران در جریان مبارزات مسلحانه تبریز و ورشت از دست می‌دهند. س. ارجو نیکدیزه از طرف خود لنین مستقیماً به ایران می‌رود تا از مبارزان حمایت کند. م. س. اوردو بادی که از طرف سوسیال دموکرات‌ها در ایران به سر می‌برد مشاهدات خود را به صورت مقاله داستان، طنز و غیره به دفتر نمایندگی تفلیس برای مجله می‌فرستد. اردو بادی بیش از صد مقاله و نقد و شعر و داستان و طنز در همین زمینه به چاپ رسانده است. در داستان‌های کوتاه و شعرهای هم وضعیت سیاسی و هم اقتصادی ایران را نقد می‌کند. داستان‌های طنزی با موضوعات حکومت‌های بی‌لیاقت ایران - هرج و مرج‌های داخلی - و مالیات‌های سنگینی که بر روستاییان تحمیل می‌شود از جمله این آثارند. در تصویری تحت عنوان (اغتشاش تبریز) شورش‌های مردمی را نشان می‌دهد که عامل مرتجعی را دور کرده می‌زنند. و محمد علی شاه قاجار به سفارت روسیه پناه برده است و از طرف دیگر عوامل ارتجاعی دیگری که از ترس کوبه در سفارت انگلیس را می‌زنند. شورش جمعی مردم تبریز تحت عنوان «در تبریز» به صورت زیر به تصویر کشیده می‌شود: عصیان عمومی مردم جوش و خروش یافته است، دسته ساعدالملک و امام جمعه و آقامیر هاشم را تعقیب می‌کنند. وزیر بغل غارتگر مرتجع بزرگ میر هاشم تابلوی «رشوه‌های گرفته شده از فقرا» است و عده‌ای به استهزا در اطراف ایستاده و ریشخند می‌زنند. انقلاب در تبریز روز به روز شدت می‌یابد و ملانصرالدین مردم را به یاری حرکت انقلابی و ماندن در جبهه و پرهیز از ترور می‌خواند. صابر در شعری از خود بیان می‌کند که در حرکت انقلابی، ترور شخصیت‌ها اهمیت چندانی نخواهد داشت و اصل در ریشه‌کن کردن پایه‌های استبداد است:

قتل ایله دیزا تا بکی من که بو امری وانمیرام / وارینه مین اتا بکیز یو خسا عملیلی قانمیرام؟

ترجمه

کُشت کسی اتابک را و فهم نکرده این سخن
هست هزار مثل او... عقل درست کو بگو؟!

صابر مردم را به مبارزه جدی و شعورمند با عوامل استبداد دعوت می‌کرد و تأکیدش این بود که در مقابل قشون دولتی تکیه بر سلاح و پایداری حرف اول را می‌زند:

گیرم اتابک تولدی ده توپ و تفنگینیز هانی؟
بحر عمیق حرب ده کشتی جنگینیز هانی؟

ترجمه

فرض بگیر اتابک مُرده، توپ و تفنگتان کجاست؟
بحر عمیق حرب را کشتی جنگتان کجاست؟

برای مبارزه با مبارزه مسلحانه مردم آذربایجان در سال ۱۹۰۷ شاه یکی از دژخیمان گردن کلفت خود به نام رحیم خان را به تبریز می‌فرستد و مدافعه مردم آذربایجان در مقابل عوامل این جانی یکی

از صفحات رنگین انقلاب مشروطه را رقم می‌زند. با عاجز ماندن مردم تبریز در مقابله با افراد رحیم خان آنها نماینده‌ای را برای مشاوره و درخواست کمک از ستارخان نزد او می‌فرستند و بعد از این درخواست علم مبارزه با استبداد را در آذربایجان ستارخان به دست می‌گیرد. جانبازی‌ها و قهرمانی‌های ستارخان نظر لنین را به خود جلب می‌کند. ستارخان جهت تهیه اسلحه، زرادخانه‌ای مخفی در تبریز راه‌اندازی می‌کند و افراد انقلابی کمکی را که از قفقاز می‌آیند با آغوش باز می‌پذیرد. محله «امیر خیزی» تبریز محل استقرار اصلی انقلابیون می‌شود و با جدی شدن مسئله، شاه، عین‌الدوله را به سرکردگی لشگری به تبریز روانه می‌کند. ستارخان قشون عین‌الدوله و خوانین ماکو را شکست می‌دهد و در این جدال خونین ملانصرالدین به بهترین وجهی موضع می‌گیرد. در چنین وضعیت بحرانی انقلاب ایران نشریه می‌نویسد: «... با مصیبت دیدگان و برادران ایرانی مان در غم از دست دادن عزیزان‌شان همدردیم. به روح پاک نویسندگان مبارز راه‌آزادی و مجاهدینی که به دست دژخیمان استبداد کشته شده‌اند سجده می‌کنیم و آرزوی آزادی ایران و پاره کردن قیود ارتجاع و استبداد را برای‌شان خواستاریم.»

در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ نقش روسیه تزاری و انگلستان در انحراف جهت انقلاب ایران آشکار می‌شود. در ۴ ژوئن شاه از وضعیت پیش‌آمده بیمناک شده پا به فرار می‌گذارد و لیاخوف روسی با نمایندگان مجلس به مذاکره می‌نشیند. مذاکرات به جایی نمی‌رسد و با جواب رد نمایندگان لیاخوف مجلس ملی را به توپ می‌بندد. نشریه با چاپ شعر مشهور صابر با عنوان «گردن کلفت عامل بلوا شد» با طنزی قوی پاسخ این عمل را می‌دهد. لیاخوف هر یک از فدائیان و نمایندگان را که به دستش می‌افتند به خاک و خون می‌کشد.

شاه برای خفه کردن صدای انقلاب لیاخوف را حاکم تهران می‌کند و بزرگ‌ترین ضربه به اولین مجلس ملی ایرانیان وارد می‌شود. از طرفی با ضعیف شدن نیروهای نظامی دولتی، ستارخان و انقلابیون اطرافش در حال تجدید قوا هستند. لنین وضعیت موجود را می‌بیند و چنین به حرفی سخن می‌برد که: «می‌بینید که غلبه نیروهای حال دولتی شاه در تبریز با کمک نیروهای روسیه تزاری انجام شده است و ستارخان در همین مقاله با عنوان «بوکاچوف آذربایجان» لقب داده می‌شود. انقلاب صنوف مختلف ایرانیان را به حرکت و امی دارد و سوءاستفاده و تفسیر به نفع این گروه‌ها از وضعیت موجود انقلاب کار را دشوارتر می‌کند. قشون‌های خونریز نیکلای انقلابیون ایران را تارومار می‌کنند و بعد از حاکمیت غیرقانونی لیاخوف آذربایجان رسماً اشغال می‌شود و حوادثی که در انقلاب مجارستان و اروپا در دوره حکمرانی بخشی از نیکلای اول اتفاق افتاده بود تکرار می‌گردد.» در حساس‌ترین وضعیت انقلاب ثروتمندان، تجار و روحانیان به مقصد رسیدن انقلاب را صلاح کار خود نمی‌دانند و ملانصرالدین با برحذر داشتن از تفرقه افکنی بین گروه‌ها، از

خیانت و رشوه‌گیری افراد برای فروختن گروه‌شان، سخن گفته‌عامل بزرگ عدم موفقیت ستارخان را اینگونه ذکر می‌کند و با کنایه می‌نویسد: «ستارخان روز به روز عقاب‌هایش را به پرواز در می‌آورد و به پیش می‌رود اما با این کاری نداریم... مسئله مهمی در پیش است. گیریم که ستارخان کل آذربایجان را فتح کرد و پادشاه شد حالا با حضراتی که گردچای تلخ ما می‌نشینند و دسته‌های فدایی جان برکفی دارند و قلدرهای دو پای خدا روی زمینند، چه خواهد کرد؟ مسئله این است!»
چنانچه می‌دانید نقش مهم ملانصرالدین در آشکارسازی نقش مطبوعات در عرصه انقلاب بود. او تضييع حق مسلم مطبوعات را در دموکراتیک شدن آنها اعلام کرده و اعتراض می‌کند.

یکی از همین تصاویر که در اوج‌گیری انقلاب ۱۹۰۶- در ملانصرالدین منتشر شده است لطفی دو چندان دارد: عده‌ای گردن کلفت مجله‌ای به نام عدالت را بسته‌اند و قفلی بزرگ به دفتر سردبیری زده‌اند و زیر تصویر نوشته شده است: «جایی که آزادی باشد روزنامه نمی‌باشد!» مدتی بعد از چاپ



نمونه‌ای از
طرح‌های
مجله
ملانصرالدین

این تصویر در دسامبر سال ۱۹۰۶ نشریه «آذربایجان» در تبریز شروع به انتشار کرد و از هر نظر بسیار شبیه ملانصرالدین بود و از اسلوب‌ها و قواعد آن پیروی می‌کرد. ستارخان با دیدن نخستین شماره آن در حالی که اشک می‌ریخت گفت: «امروز جشن ملی خلق آذربایجان است.»
آگوست ۱۹۱۰ فرامی‌رسد و با تحریک دول امپریالیست نمایشنامه محو انقلابیون مشروطه‌خواه در تهران

آغاز می‌گردد. بین نیروهای فدائی و ارتجاع پرستان، مبارزه‌ای سخت درمی‌گیرد و ستارخان و باقرخان که به سختی مجروح شده‌اند اسیر می‌شوند و سیمای مبارزه ملی آذربایجانی‌ها سردستگان خود را از دست می‌دهد. در بحبوحه این ارتجاع سیاه ۱۹۱۰- است که صابر در این باره شعری را می‌سراید.

ملانصرالدین با دو عامل در جنگ بود. دول استعمارگر و مستبدین داخلی. محمدعلی شاه و زیردستانی چون رحیم خان که بعد از فتح تهران دوباره سر از لاک خود بیرون آورده و این بار با چهره‌ای دیگر وارد عرصه می‌شدند: می‌نویسد حالا رحیم خان، امیر والاگهر مرتجعین ایران شده است و با طنطنه به دنبال بازگرداندنش هستند: «اگر خرس وحشی قره‌باغ رحیم خان را با عجلال و جبروت به تبریز برگرداند و گناهان‌شان را به گردن گرفته و طلب عفو کنند، قیامت که نمی‌شود؟!»

اگر بعد از مدتی رحیم خان از سر تقصیرات شان گذشته و در وقت مقتضی تبریز را محاصره کرده و آذربایجان را به آتش بکشد و زنان آن را . . . (لعنت خدا بر شیطان!) قیامت که نمی شود!

اگر در ماکو و قره داغ و اردبیل دست نشاندہ‌ها و قلعچاق‌های مالکان، حضرات حیلہ‌گر و مرتجعین گردن کلفت پوست از سر رعیت بیچاره بکنند و گاہ لای پوستش کنند و خونش را بمکند و حاکم عزیز هم فقط از دور نشسته و تماشا کند، بی عار و بی قید، قیامت که نمی شود! . . . اگر در آذربایجان بلدیہ‌ها و عولیہ‌ها، نظمیه‌ها، بی حکم و قانون رأی بدهند و رشوه بگیرند و جانب ناحق بگیرند و دروغ‌سازی کنند قیامت که نمی شود!

آنچه از پس حیلہ‌سازی‌های دولت تزاری مشخص بود طبق قول و عہدی که داشت محمد علی [شاه] دوبارہ بر سر حاکمیت خود نشست و با پاسپورت جعلی، پول و سلاح از طریق مرز (خریستوفور) به ایران روانہ شد و بر سر جعبہ‌های مهمات که با خود می آورد «آب معدنی» نوشته شده بود. ژوئن ۱۹۱۱ می‌رسد و محمد علی با قبایل ترکمن ناراضی از مرکز دست به یکی شدہ و به سوی تہران حرکت می‌کند. پاییز همان سال طرفداران محمد علی قلع و قمع می‌شوند و او باز مجبور به فرار به سوی روسیہ می‌شود و نشریہ در تفسیر و روشنگری این حوادث نہایت تلاش خود را انجام می‌دهد. داستان طنز «محمد علی میرزا» به قلم خود محمد قلی زاده شاہد این مدعی است. تزار روسیہ از ترس اوج گیری دوبارہ انقلاب لشکرش را به سوی رشت و قزوین روانہ می‌کند و انگلیس در سواحل جنوبی پیادہ می‌شود. مردم از مبارزہ انقلابی خود دست نمی‌کشند و شعار «یا مرگ یا استقلال» از بسیاری نقاط ایران به گوش می‌رسد اعتصاب‌ها و میتینگ‌ها غوغا می‌کند. اجناس خارجی بایکوت می‌شوند. قوای ضد انقلابی تزار و انگلیس فعالیت خود را افزایش می‌دهند و در نوک این پیکار مردم تبریز و آذربایجان هستند. هر کویچہ و هر محلہ تبدیل به جبهہ جنگی شدہ است ولی با ہمہ اینها قوای ارتجاع قوی ترند و در دسامبر ۱۹۱۱ تہران دوبارہ به دست طرفداران محمد علی شاه می‌افتد و با این اتفاق انقلاب سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۰۶ ایران به پایان راه خود می‌رسد. ملانصرالدین با تفسیری کہ بر شکست انقلاب مشروطہ ایران می‌نویسد یکی از بزرگ‌ترین عوامل آن را «بادهای خوشی کہ از شمال می‌زند» نام می‌برد! مقالہ‌ای کہ تحت عنوان «ای ایران» منتشر می‌شود اتهام‌نامہ‌ای است بر ضد ارتجاعیون کہ خیلی زود بر سر زبان‌ها می‌افتد «ای سرای زہاد و خوانین ایران! ای مامن مردان مالخولیایی! عادات کهنات را خاک کن! ریشہ‌های کهن، خوشبختی‌های دیرینت، ہمہ و ہمہ را قربانی مشروطہ کردی! بس کن! لامذہبانی مثل تقی زاده را کہ بلند کردی و مجتہدینی را کہ بر سر نیزہ نشاندی، جوانان فرنگی مآبی را کہ بر سر دولت نشاندی، ریش قرمزهایی را کہ افسار از دہان گشودی و بیت‌المال خود را به لامذہبان آمریکایی سپردی! ای دیرینہ، دریاہایت مثال زدنی و شکوہ مندی از زیبایی بہ تو مشبہ

ایران! چه می شود ترا که به جای هم مهتاب، ۷۲ دستار بند در مجلس هوا کردی تا مجلس عزایت کنند. جای سردار اسعد و سپهدار را حکومت بخشیدی! اما بازی در پس هزاران سال و موعود! ای امیدوار ظهور! دل‌تنگ مباش: در این وقت وانفسای حرارت و جوش و خروش، در این گرمای فزاینده، بادهای خوش و خنکی از شمال و جنوب روح افزای تو می‌وزند تا داغ ترا خنک کنند... تا هوای آذربایجان را داغی از یخ بنهند!... بعد از این خیالت آسوده باشد...! که نه بر سر زنان و مرثیه خوانانت را کسی به نیشخند می‌گیرد، نه حضرات مرتجعینت را به ریشخند! ای ایران مقدس دستار بند! روزهای خوشی که منتظرش بودی نزدیکند!

ملانصرالدین خیلی زود نظر سانسور تزاری را به خود جلب کرد. در آغاز نشریه از طرف ادارات وابسته به حکومت بررسی و نظرات سانسور شده اش مطرح می‌شد. هر شماره بعد از انتشار به اداره سانسور می‌رفت و بررسی می‌شد و در این وهله زمانی حکومت با کاریکاتورها، داستان‌ها، طنز و تصاویری که با سیاست خارجی حکومت همخوانی نداشت موافقت نمی‌کرد.

محمد قلی‌زاده برای فرار از این سانسور و رساندن حرف خود به مخاطب راهی ساده و معنادار را برگزید. جای خالی تصاویر، کاریکاتورها و مقالات سانسور شده را سفید می‌گذاشت و داخل کادر با فونت قرمز رنگی این جمله را می‌نوشت که: «به دلایلی که به ما مربوط نیست جای این تصویر خالی است!» یا «به تصویری که قرار بود باشد مجوز ندادند!» و امثالهم. و خوانندگان نیز با تعمدات و قهاری حکومت در سانسور هم بیشتر آشنا می‌شدند! اینگونه موارد در شمارگان منتشر شده در سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۰۶ بیشتر دیده می‌شود. ملانصرالدین فقط با اداره سانسور طرف حساب نبود، بلکه قوای مرتجع، چون «ضد جاسوسی‌ها»، نمایندگان مرتجعین اجتماعی - پلیس و چماقداران نیز از این دسته گروه‌ها بودند! و قلی‌زاده هم این موارد را به طنز کشیده چاپ می‌کرد. در شماره چهارم سال ۱۹۰۶ نشریه با چاپ تصویری در صفحه اول و مقاله طنز آمیزی در صفحه دوم که ذیلش نوشته بود: «چرا می‌زنیدم!» به این امر پرداخته است: در داستان طنز آمیز نامی از پلیس و اداره سانسور نمی‌آید اما در تصویر: ملانصرالدین را روی زمین نشانده‌اند و تاجر و آخوند و بیگ و دو نفر به لباس نظامی‌ها سیخونکش زده و کتک می‌زنند! آن دو نفری که لباس رسمی پوشیده‌اند یکی پلیس و یکی از اداره سانسور است و از دور هم شخصی که روی کلاهش نشان شیر و خورشید دارد دوان دوان به کمک حضرات می‌آید آن هم نشان یاری استبداد ایران است. ملانصرالدین که دارد کتک می‌خورد آرم شماره یک را دارد یعنی از شماره اول وضع به این منوال بوده و هست.

ملانصرالدین بدون در نظر گرفتن تعقیب و سانسور حکومتی علیه تزاریسیم و شرایط و وضعیت حاکم می‌نوشت و دشمنان نشریه روز به روز بیشتر می‌شدند، استعمارگران، مرتجعین، پلیس و ماموران حکومتی هم هر کاری را می‌کردند تا نشریه را به تعطیلی بکشانند.

به ژاندارم‌های حکومتی از طرف شخصی ناشناس اطلاعاتی فروخته می‌شود و تک‌تک شماره‌های نشریه از طرف حکومت مورد سانسور قرار می‌گیرند. برخی از تصاویر و مقالات داخل نشریه «مضر» محسوب می‌شوند و در برخی موارد این سانسور حتی تا تعطیلی نشریه نیز پیش می‌رقت. این سانسور و تعقیب حکومتی بیشتر از همه باعث اعتراض مجله بولشویک «دعوت قوچ» می‌شود که با شدت تمام اعتراض خود را از این موضوع اعلام می‌دارد: از باطوم خبر می‌دهند که پلیس به شدت در فعالیت است تا در نشریه ملانصرالدین را تخته کند و از انتشار آن جلوگیری کند و خوانندگان نشریه را در لیست افراد

«کج‌اندیش» قرار دهد! سانسور حکومتی چنان بی‌امان و سخت بود که حتی در نشریات بورژوازی آذربایجان هم سخن از تعقیب مطبوعاتی و سانسور ملانصرالدین پیش می‌آمد! تعطیلی نشریه در سال ۱۹۰۷ اعتراض جمع کثیری را برمی‌انگیزد. در تلگرافی که اهالی تفلیس می‌فرستند و کپی آن در مجلات قفقاز موجود می‌باشد، می‌نویسند: «با توجه به اخبار موثق رسیده کسانی که تحمل دیدن معایب و نقصان خویش را در مطبوعات نداشته با خیانت و جاسوسی افراد معلوم الحال شناخته شده‌ای موجب توقف و تعطیلی نشریه ملانصرالدین شده و غمی بزرگ در دل اهالی نوخا و مسلمانان اطراف آن به وجود آورده است.



نمونه‌ای از طرح‌های مجله ملانصرالدین

این نشریه که انعکاس گر نقصان‌ها و معایب طبقات مختلف اجتماع بوده، تربیونی اخلاقی برای تربیت صحیح اجتماعی گشته بود تأثیری عمیق در رشد فرهنگی این سرزمین داشته است به همین دلیل خیانتکاران تاب تحمل آن را نداشته و قرار لغو امتیاز و توقیف نشریه را صادر کرده‌اند لذا از این عمل غیرانسانی نهایت نفرت و انزجار خود را ابراز داشته و از حضرات احقاق حق آن و بازگشایی دوباره‌اش را خواستاریم.

کارگران باکو هم بیانیه‌ای به همین عنوان صادر کردند. در ۲۲ ژوئن سال ۱۹۰۷ طی نامه‌ای محرمانه علت توقف و توقیف نشریه مقالاتی عنوان می‌شود که علیه حکومت‌های وقت کشورهای

همسایه در آن نوشته می‌شد. گویا سیاست داخلی بر مباحثات با نشریه طرح‌ریزی شده بود. به همین دلیل بود که ژنرال تیموفی یف امکان نشر دوباره را مجاز دانسته و بعد از توقیفی ۲۲ روزه در ۲۵ ژوئن ۱۹۰۷ شماره ۲۳ نشریه منتشر می‌شود.

خوانندگان ثابت این نشریه با فرستادن نامه‌ها و تلگراف‌ها مسرت خود را از انتشار دوباره نشریه اعلام می‌دارند و مطبوعات مختلف در همین موضوع مقالات اختصاصی منتشر می‌کنند. ع. شائق می‌نویسد وقتی خبر انتشار دوباره ملانصرالدین آمد ما در آستاوروپول بودیم و با برگزاری چندین مجلس باشکوه خود را در این شادی شریک گرداندیم.

اما مقالاتی که ملانصرالدین علیه حکومت استبدادی ایران می‌نوشت و بحث‌های تحلیلی او از جریانات ایران موضوعی بود که همچنان از طرف حکومت وقت و اداره سانسور پیگیری می‌شد. هجده ماه تازه سانسور بر نشریه دوباره از سال ۱۹۱۳ شروع می‌شود و در ۱۸ مارس ۱۹۱۳ کمیته بررسی مطبوعات طی گزارشی به اداره سانسور می‌نویسد: «در ۲۵ می ۱۹۱۳ شماره ۱۶ ملانصرالدین قابل بررسی و تعمق است، پیگیری شود». بلافاصله کمیته بررسی مطبوعات مرکز در ۲۵ می ۱۹۱۳ با ارسال تلگرامی خواستار جمع‌آوری شماره ۱۶ نشریه ملانصرالدین می‌شود. پلیس بلافاصله فعالیت گسترده‌ای را در جمع‌آوری این شماره انجام می‌دهد و ۳۵۰۵ نسخه از آن در طی یک روز جمع‌آوری می‌شود. باز علت جمع‌آوری کاریکاتوری است که درباره حکومت ایران و ایران بعد از شکست انقلاب به تصویر کشیده شده است. در سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۴ بازها نشریه به همین دلایل توقیف موقت و جمع‌آوری شده سردبیر و مدیرمسئول آن به محاکمه کشیده می‌شوند.

در مارس ۱۹۱۲ نشریه توقیف می‌شود و ۱۰ ماه بعد دوباره انتشار می‌یابد. علت تعطیلی نشریه فشارهایی بود که عوامل مرتجع و به خصوص اداره سانسور حکومت تزاری وارد می‌آورد و محمد قلی‌زاده با تواضعی مثال‌زدنی همه تقصیرات را به گردن می‌گیرد. او علت عدم انتشار نشریه را سر بسته چنین شرح می‌دهد: «خوانندگان محترم نشریه چنانچه می‌دانید از مارس سال گذشته انتشار نشریه به دلایلی متوقف شد و در طی این چند ماه نامه‌ها و تلگراف‌های فراوانی به دفتر نشریه رسید، اما چون جواب مشخصی برای سوالاتان نداشتیم از پاسخ به آنها معذور بودیم». در طی سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ انتشار نشریه متوقف شد، ولی باز شماره‌های مختلف آن در ادارات و بین مردم دست به دست می‌شد و شرط آغاز دوباره ملانصرالدین التزام‌نامه‌هایی بود که باید توسط او و ع. غمگسار امضا می‌شد. پس از امضای شهادت‌نامه و مدتی پس از آن در ۹ فوریه ۱۹۱۷ نشریه دوباره شماره‌ای دیگر را منتشر می‌کند.



«منتظر باش! تا جان در بدن داریم و قوتی در پنجه، نمی گذاریم این مردم را از راه به در کنی!» این جمله‌ای بود که در ذیل کاریکاتوری از خلیل موسی یفین در شماره‌های بعدی نشریه منتشر شد و طی این شماره‌ها به حقوق زنان، تضييع حقوق کارگران و وضعیت اداری حکومت وقت با آثاری که این کاریکاتوربست می‌آفرید، پرداخته می‌شد. در طی سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۷ نشریات دیگری نیز پا به عرصه فعالیت طنز مطبوعاتی گذاشتند که شیوه و چارچوب خود را مدیون و وام گرفته از ملانصرالدین بودند. نشریاتی مثل «مزه‌لی»، «لک‌لک»، «طوطی» و «بابای امیر».

در کاریکاتوری از دهایی بزرگ به تصویر کشیده می‌شود که خلق مسلمانان را زیر دست و پایش له می‌کند و اطرافش را هم بولدوزرها، ماشین‌ها و هواپیماها دربر گرفته‌اند، صنایع و تکنولوژی ملت مسلمان را احاطه کرده است و زیر تصویر نوشته شده: «روزگار چون ازدهایی پنجه‌هایی قوی ما را می‌کوبد و پیش می‌رود و تنها راه خلاصی از دست آن حرکت به مقتضی زمان و به روز بودن است.»

ملانصرالدین در مقالات و داستان‌های کوتاه طنزآمیز خود به کالبدشکافی عوامل سیاسی و اقتصادی و بازخوردهای نقصان‌های موجود در اداره حکومت پرداخته درباره «مسائل زنان» نیز حرف‌هایی می‌زند؛ او در داستان‌های به همین نام می‌نویسد: «به فکر می‌رسد که: ملانصرالدین از خدا نترسد از جانشینانش نترسد دوباره چیزی بنویسد مثل اینکه: جهت پیشرفت و گشودن افق‌های جدید در جهان لازم است که زنان ما نیز مثل زنان انگلیس و روس و ارمنی علم‌اندوزی و درس پیشه کنند تا چشم و گوش‌شان باز شود. مردها آنها را در چارچوب‌ها و چهاردیواری‌ها مورد بی‌مهری و آزار قرار ندهند، حقوق برابر آنها را در نظر گرفته و مثل گاو و خر در دادوستدها آنها را خرید و فروش نکنند! . . .»

خدای نکرده اگر ملانصرالدین یک همچنین موردی را بنویسد زمین‌ها به لرزه درمی‌آیند، عالم و آدم به هم می‌خورد و از هر شهری حیدرقلی‌ها و مشدی‌های حق‌وردی‌ها چادر چاقچور کرده به تفلیس می‌دوند تا حضرت آقاعمو را صدا کنند که بیا . . .»

در همین اوضاع و احوال بود که ملانصرالدین به حرکت پان‌ترکیسم که از اطراف و اکناف جهت داده می‌شد می‌خندد و آن را به استهزا می‌گیرد. در تصویری که در مجله‌اش آورده دسته‌ای از حضرات برای عثمانی‌ها پول جمع می‌کنند و در تصویر کناری‌اش می‌نویسد: «شمایل غیرتمند بزرگ شماخی جناب اسدیگ» و او را به تصویر می‌کشد که از حلقوم رعیت گرفته و می‌گوید: «اگر حرف کامل پاشا را به زبان بیاری ریزریزت می‌کنم!» حکومت وقت ترکیه توسط افرادی مثل انور، طلعت و جمال اداره می‌شد که محبوبیت و پایگاه مردمی نداشتند و در همین دوران سیاست خارجی ترکیه روزبه‌روز قوی‌تر می‌شد. انور پاشا می‌کوشید ترکیه زیر تاثیر آلمان باشد. نشریه با

رجعت به سخنان انور و طلعت پاشا می نویسد: «بدهکاری شما به آلمانی‌ها تعیین اعضای شورای عالی جنگ و نوشتن این شعار است که امپراطور ویلهم سرور تمامی عالم اسلام هستند! اگر او نبود از صفحه روزگار محو شده بودیم و بدون او نه عطسه می توانستیم بکنیم و نه سرفه!»

نقش ملانصرالدین در افشای سیاست پان‌ترکیسم‌ها و پان‌عربیست‌ها در آذربایجان و روشنگری‌اش در مورد سیاست‌های پیاده شده‌شان غیر قابل انکار می‌نماید. عامل شرح و بسط پان‌ترکیسم در آذربایجان شلاله (۱۹۱۳-۱۹۱۴) بود که راه نشریه «فیوضات» را ادامه می‌داد.

نویسندگانی که از ترکیه می‌آمدند تاریخ و زبان و مدنیت آذربایجان را نفی می‌کردند و جانفشانی‌های نشریه شلاله نشان این ادعاست! در شماره‌ای از نشریه ملانصرالدین به زبان طنز دروغ‌پردازی‌های شلاله به باد انتقاد گرفته می‌شود که از این قرار است:

اصل

او خود دوم شلاله نی هر قدر، بودور مختصر قانا بیلمه دیم
 بوچالیشما غیم، ، بوو ورو شماغیم، بوتون اولدی هدر قانا بیلمه دیم
 نئجه باسواددی اونی نظمه، نره چکن کیشی
 دیگل آنلاماق او مجله نی دفی هر تیه نین ایشی
 عربی ده، فارسی ده، تورکی ده قاتیب ایله بیددی حلیم آشی
 منی قیلدی مات اوصیغئر، او عبارت لر قانا بیلمه دیم
 یاشا خالدیم، یاشا قارداشیم، یاشا سین سوزونده شلاله ده
 ده کیفینجه فکر نی ملته، بو سوزی گیتیره خیالینده!

ترجمه

هر چقدر شلاله را خواندم خلاصه بگویم چیزی حالیم نشد،
 خیلی سعی کردم و کوشش کردم، همه‌اش به باد رفت، چیزی حالیم نشد.
 چه باسواده نویسنده و شاعرش، کار هر کسی نیست بفهمه چی درش نوشتن! عربی و فارسی و
 ترکی را همه برهم زده و یک آتش شله قلم کار ساخته که نگو!
 آن صیغه‌ها و آن عبارت‌ها مات و مبهوتم کرده است، اما باز چیزی حالیم نمی‌شود. زنده‌باد
 زبانم!

زنده‌باد خلقم! زنده‌باد شلاله‌های زبانم!

تا فکر تو نوبه ملت قالب کنی به خیال خوشتون خوش باشید!

و صد البته که ارگان‌های بورژوا ملانصرالدین را بی‌جواب نگذاشتند. هجمه‌ها به انواع و اقسام
 طرق و اتهامات به طرف نشریه سرازیر می‌شود و شلاله در رأس این تهاجمات پیش می‌تازد. بعد

از تعطیلی شلاله، مدیر مسوول آن صبری زاده به ترکیه می رود، وع. غمگسار او را با شعر طنزی بدرقه می کند:

صبری زاده بیزی آتما امان در گئتمه
ملتین حالی بوگون خیلی یامان در گئتمه
یاخشی تصویر یله نوزر آیین ایله قرآنی
چادیرا چر شابابوک دوستاق ایله نسوانی
قویما گئتسین قابا غاملتی قایتار آنی
ایندی قفقاز دا بو یوک بیر هیجان در گئتمه
گئدیر سن کیم یاز اجا قدر بیزه عشق و هوسی
ملت غم زده نین کیم اولاجاق دادرسی
سن که گئتدین داخی شرشر کسلییر من بیله سی
بیر قدر صبر ایله بیر لحظه دایان دور گئتمه

ترجمه

صبری زاده، مارو نذار و نرو، نرو ای امان
حال مردم شده بس بدحالی، نرو ای جان
هی بکن تفسیر قرآن را به رأی
به زور پلیس چادر سر زنان کن
و به زور از راه شان قیام مردم را برگردان
قفقاز باردار هیجانی سترگ است نرو
اگر تو بروی چه کسی به ما از عشق و هوس می نویسد
دادرس غم ملت چه کسی خواهد شد
بعد از تو صدای شرشر قطع خواهد شد
صبر کن، اندکی صبر کن و نرو!



انقلاب بزرگ سوسیالیستی اکتبر اتفاق می افتد و ملانصرالدین مدافع آزادی بیان و آزادی مطبوعات جمهوریت را به تبلیغ می نشیند. در مقاله ادبی تحت عنوان «آذربایجان» وضعیت اسفبار و غیر قابل تحمل آذربایجان ایران را خاطر نشان کرده و با هیجان عمیق از آن سخن می گوید. او مردم را به الهام از انقلاب اکتبر فرامی خواند و مبارزه و استقامت را به ایشان گوشزد می کند: «آه ای وطن پاره پاره! آه ای وطن بیچاره! دنیا دگرگون شده و لرزید، علم های سرکش فرو افتادند، افکار

درهم آمیخت ملت‌ها از خواب بیدار شد، چشم گشودند و برادران پراکنده خود را برای بنا کردن خانه‌ای نوجست و جو کرده و یافتند. پس کجایی ای وطن در مانده... بعضی اوقات می‌نشیم کلاهم را رویه رویم گذاشته و قاضی می‌کنم و به فکر فرو می‌روم... به خیالاتم هجوم می‌برم، از خودم می‌پرسم مادرم کیست؟ بر خودم می‌گیریم، مادرم که رحمت خدا بر او باد زهرا بانو باجی بود. زبان مادریم چه؟ آذربایجانی! وطنم؟ آذربایجان...! ای برادر تبریزی زحمت‌کشم که نان از زمین بر می‌آوری! ای کوچ کلاه اهل خوی! مشکینی، سرایی، برادران خروسلوی و موروسلوی! مراغه‌ای، مرنندی، ای مرد غول‌پیکر گلستانی‌ام، هموطنم! ای اردبیلی، خلخالی، برادرانم! بیابید، بیابید و راهی را به من نشان دهید، به‌والله که عقلم ضایع شده است، آخر دنیا و عالم دگرگون شده است، هر چیزی به اصل خویش رجوع کرده است، از هر دری سخنی رفت، بیابید تا کلاه‌مان را قاضی کنیم و ببیندیشیم که وطن‌مان کجاست؟ بیابید، بیابید ای برادران پاره پوره وطن از یاد رفته! بیابید ببینیم شیر ملت کودکانی را که در گهواره خوابیده‌اند چه کسی نوشیده؟ از حال ملت بی‌خبر و بی‌کس و کار مردمانی که صاحب و مالک این ملت شده‌اند برای این مردم چه خواهی دیده‌اند؟ چه ساکتید ای لخت و عریان برادران وطنی‌ام!

در تبریز مرکزی جهت پخش نشریه ملانصرالدین در سطح ایران به وجود آمده بود و این مرکز افکار روشنگرانه خود را از طریق نشریه انعکاس می‌داد و یکی از گردانندگان این مرکز میرزا علی اکبر محمد قلی‌زاده برادر جلیل بود که در شماره‌های متوالی از مردم آذربایجان درخواست می‌شد تا اخبار و پیغام‌شان را از طریق ایشان به نشریه بفرستند به نوعی و کالت نشریه در تبریز میرزا علی اکبر همراه و همکار مستقیم فرقه دموکرات ایران و شخص شیخ محمد خیابانی بود و از همین طریق جلیل علاقه خاصی به خیابانی پیدا کرده بود. در نشریه ملانصرالدین به مقالات پیاپی و بسیاری در مورد اقدامات شیخ محمد خیابانی بر می‌خوریم. بعدها با سفر جلیل محمد قلی‌زاده به تبریز اهالی خوشفکر و دموکرات‌های تبریز از فکر و نظر قلی‌زاده استقبال فراوان کردند و موجب خرسندی بسیاری از اینان شد. همزمان با ورود جلیل، مستبد معروف مخبر السلطنه نیز راهی تبریز شد و هدف او از این حرکت جلوگیری از فعالیت حکومت دموکراتیک شیخ محمد خیابانی بود. سیاست ریاکارانه و وحشی مخبر السلطنه از قدیم‌الایام برای جلیل آشکار بود. ملانصرالدین در شماره‌های پیشین خود ذیل عنوان «شخص اول آذربایجان» مخبر السلطنه را در شمایل میمونی کشیده بود که به دست عوامل محمد علی شاه قاجار که «دغل‌بازان» نامیده می‌شدند بازی داده می‌شد. بعد از درگیری‌های بسیار شدید حکومت دموکراتیک تبریز شکست خورد و سرکرده عالم و آگاه آن شیخ محمد خیابانی به طرز فجیعی کشته شد.

چنانچه گفته شد ملانصرالدین از حوادث مهم اولین انقلاب روسیه، حرکات ضد مردمی و استبدادی حکومت تزاری، از بیداری آسیا و سیاست جنگ طلبانه امپریالیست جهانی در راستای

استعمار و استثمار ممالک شرق به روشنی سخن می‌گفت. نقش انقلاب کبیر اکتبر روسیه و عوامل سیاسی اجتماعی آن را که تاثیر فراوانی در زندگی قشر ضعیف، کارگران و مردم ملتش داشت، روشن می‌کرد.

بعد از به وجود آمدن حکومت جدید در آذربایجان به سال ۱۹۲۰ تغییرات شگرفی در وضعیت سیاسی، اجتماعی و مدنی مردم رخ داد و ملانصرالدین در شماره اول سال ۱۹۲۲ این حرکت را به مردمش شادباش می‌گوید: «آن چیزی که به مذاق و ذائقه این پیر مرد سالخورده - ملانصرالدین - سازگار است، همین شوری است. اصل اداره شورایی! شکر می‌کنم نمردم و به آرزویم رسیدم. شاید آن چیزی که اصل و آرزوی مان بود همین بحث شورایی بودن اداره مملکت بود. اعتقادی که برایش جنگیدیم!

اعتقادمان این است که وطن، مملکت، از آن همه کسانی است که در آن می‌زیند!»*

صابر همچنين سرود: «آخ نتیجه کئف چکمه‌لی ایام ایدی

اونداکی اولاد وطن خام ایدی

اوز حق مشرو عینی بیلمیزی ائل

گوزلرینی بیر کره سیلمزدی ائل

غزته‌یه، ژورناله! گیلمزدی ائل

دائم ائتشیته کلاری او هام ایدی

اونداکی اولاد وطن خام ایدی»

ترجمه

آخ نگو! خوشوقتی در آن ایام بود

وقتی که اولاد وطن خام بود

فهم نمی‌کرد حقوقش رو ایل

باز نمی‌کرد دو چشمش رو ایل

(مجله و نشریه کشک هم نبود!)

هر چه که می‌شنید همه او هام بود

وقتی که اولاد وطن خام بود...

پی‌نوشت:

۱- عنوان اصلی مقاله چنین است: ملا نصرالدین از نشریات طنز آذربایجان (سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۰۶ م)

* اگر مدیر جریده ملانصرالدین زنده می‌ماند و دیکتاتوری و آدم‌کشی‌های استالین را در قالب حکومت

شورایی می‌دید آن وقت می‌فهمید که به ب‌بازی با الفاظ نباید امید بست. یاد